



فلسفه اسلامی و تمدن نوین اسلامی / فلسفه آغاز اندیشه‌ورزی نیست

ما برای ورود در مسیر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی به یک فلسفه قوی، زنده، و همسو با وحی نیاز مبرم داریم و این فلسفه لااقل تا به امروز فلسفه نوصدرایی است.

ما برای ورود در مسیر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی به یک فلسفه قوی، زنده، و همسو با وحی نیاز مبرم داریم و این فلسفه لااقل تا به امروز فلسفه نوصدرایی است.

به گزارش خیرگزاری مهر، فلسفه اسلامی و تمدن نوین اسلامی در هشتمین جلسه از درس گفتار فلسفه تمدن نوین اسلامی با ارائه حجت الاسلام رضا غلامی رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا مورد بررسی قرار گرفت.

مشروح این جلسه در ادامه آمده است:

خلاصه جلسه قبل

در جلسه گذشته، پس از بیان مفهوم، تاریخ و اقسام فناوری، وارد تبیین رابطه علم و فناوری، و هنر و فناوری شدیم. در این قسمت، علاوه بر تفکیک میان فناوری‌های اولیه و فناوری‌های پیشرفته از نظر نسبت آنها با علم مصطلح، نکات مهمی درباره عدم تقدم علم بر مهارت در فناوری‌های اولیه و در نقطه مقابل، تقدم علم بر مهارت در فناوری‌های پیشرفته بیان شد. درخصوص هنر نیز بیان شد که هر دو جنس از فناوری، از ابتدا با مهارت عجین است و هنر، آثار منحصر به فردی در پیوند خود با فناوری به جا می‌گذارد.

در ادامه، توضیح دادیم که فناوری با خلاقیت و نوآوری عجین است و همچنین، زمانی فراگیر شده و نقاط مثبت و منفی آن بروز و ظهور پیدا می‌کند که در بستر صنعت قرار گیرد. در مرحله بعد، وارد تبیین تفاوت‌های فناوری پیشامدرن و مدرن شدیم و توضیح دادیم که فناوری در عصر مدرن چه مختصات و چه وجوه ممیزه‌ای دارد. سپس وارد پاسخ‌گویی به این سؤال مهم شدیم که آیا می‌توان برای فناوری ذات و روح قائل شد که مفصل به این سؤال پرداختیم و به دلایل گوناگون، اثبات کردیم که بخش مهمی از فناوری‌های مدرن می‌تواند با تصرفی که در آن صورت می‌گیرد، در خدمت جامعه اسلامی و اهداف آن باشد. در مرحله دیگر، وارد تبیین اندیشه اسلامی و فناوری شدیم و ضمن بیان هشت مرز عمده میان فناوری خوب و فناوری بد از منظر اسلام، کمی درباره امکان و مفهوم فناوری اسلامی صحبت کردیم و در نهایت، از میان سه وجهی که برشمرده شد، وجه سوم از فناوری اسلامی را به مثابه وجه برتر توضیح دادیم.

همان‌طور که می‌دانید، موضوع بحث این جلسه، فلسفه اسلامی و تمدن نوین اسلامی است. البته با وجود آنکه موضوع بحث شامل کل فلسفه می‌شود، تمرکز بیشتر بنده عمدتاً بر روی فلسفه صدرایی و سپس تاحدی نوصدرایی است. در آغاز به ارائه چند مطلب می‌پردازم.

فلسفه آغاز اندیشه‌ورزی نیست

انسان ذاتاً یک موجود متفکر و اندیشه‌ورز است؛ یعنی نه فقط می‌تواند در مسیر فکر، از جزئی به کلی برسد، می‌تواند از کلی به جزئی هم دست پیدا کند و این، وجه ممیزه اصلی انسان از حیوان است. بر این اساس، باید گفت که تاریخ تفکر، به اندازه تاریخ تفکر انسان قدمت دارد و صحیح نیست کسی تصور کند که قبل از پیدایش فلسفه، بشر گرایشی به اندیشه‌ورزی نداشته است؛ خیر، همان‌طور که اشاره شد، اندیشه‌ورزی، خصیصه ذاتی انسان است و بنا به بیان معروف امیرالمؤمنین امام علی (ع)، انبیای الهی یکی پس از دیگری آمده‌اند تا «لایصیروا لهم دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ یعنی انبیای الهی (ص) آمدند تا با به راه‌انداختن یک انقلاب درونی، انسان را متوجه قوه عقلانی خود کنند؛ درواقع، این زنده‌شدن قوه عقلانی است که مقدمه شکل‌گیری جهان‌بینی الهی است و سپس ایمان را فراهم می‌کند. با این وصف، فلسفه آغاز اندیشه‌ورزی در انسان نیست بلکه فلسفه عنصری است که علاوه بر ایجاد انگیزه مضاعف برای اندیشه‌ورزی، به آن چهارچوب و جهت می‌دهد و همین چهارچوب و جهت است که زمینه

گسترش و تعمیق اندیشه‌ی ZWNJ و ورزی را فراهم می‌کند.

آموزه‌ی ZWNJ؛ های اسلامی عقلانی و اثبات‌ZWNJ؛ پذیرند

اسلام دین تعقل و عقل‌ZWNJ؛ گرای است؛ یعنی نه‌ZWNJ؛ تنها مشوق عقل‌ZWNJ؛ گرای است بلکه بسیاری از آموزه‌ZWNJ؛ های آن عقلانی است. امام سجاد (ع) در دعای هشتم صحیفه سجادیه به خداوند عرض می‌کند: «اللهم انى اعودُ يكَ من ...»؛ أن تقول في العلم يغير العلم؛ یعنی خدایا به تو پناه می‌ZWNJ؛ برم که سخنی در مطلق معرفت‌ZWNJ؛ زایی (یا دین) جز آنکه منطبق با اصول عقلی باشد به زبان بیاورم. توجه فرمایید که آن بخشی از تعالیم اسلامی که عقل قادر به درک آن نیست هم با یک اصل کلی عقلی درباره دین، و قرارگرفتن آن بخش از تعالیم اسلامی ذیل آن اصل کلی عقلانی می‌ZWNJ؛ شود.

بر همین اساس، بدون فلسفه، اختلالی در اندیشه اسلامی پیش نمی‌ZWNJ؛ آید اما فلسفه کمک می‌ZWNJ؛ کند تا نه‌ZWNJ؛ تنها مقصود اسلام از عقل‌ZWNJ؛ گرای بهتر محقق شود، آموزه‌ZWNJ؛ های اسلامی نیز با تفسیر و توجیه عقلانی، در جان آدمی مستحکم‌ZWNJ؛ تر شده و توان حل شبهات افزایش یابد؛ با این‌ZWNJ؛ وجود، من معتقدم اگر فلسفه مصطلح را نیز کنار بگذاریم، باز هم قادریم با کمک خود دین، یک دستگاه عقل‌ZWNJ؛ ورزی پیشرفته و کارآمد را به‌ZWNJ؛ وجود بیاوریم هرچند این بحث در جای خود به بررسی و تأمل جدی نیاز دارد.

بخش مهمی از فلسفه یونانی متأثر از تعالیم انبیای الهی است

فلسفه که کهن‌ZWNJ؛ ترین تلاش بشر برای بروز و ظهور اندیشه‌ZWNJ؛ ورزی است، خود متأثر از تعالیم انبیای الهی است. این مطلب که بعضی از حکمای یونان باستان متأثر از مذهب به تأسیس فلسفه روی آورده‌ZWNJ؛ اند، یکی از نقطه‌ZWNJ؛ نظرات مهمی است که در دیدگاه‌ZWNJ؛ های بسیاری از علمای ما آمده است. حتی بعضی معتقدند که سقراط یک «نبی»؛ بود و از پایگاه دینی در مقابل سوفسطائیان یا شک‌ZWNJ؛ گرایان اولیه، فلسفه را تأسیس کرد. البته بعضی هم معتقدند که اندیشه‌ZWNJ؛ ورزی، البته به‌ZWNJ؛ نحو قاعده‌ZWNJ؛ مند، در شرق و به‌ZWNJ؛ طور خاص، در مصر باستان که کانون حضور انبیای الهی (ص) بود، مقدم بر یونان بوده است و حکمای یونان، در تأسیس و رشد فلسفه، وامدار تعالیم عقلی شرق بوده‌ZWNJ؛ اند.

با این‌ZWNJ؛ حال، آنچه مسلم است، چه فلسفه منشأ مذهبی یا شرقی داشته باشد و چه نداشته باشد، از چشمه فطرت الهی انسان جوشیده و سرجمع به اثبات حقایق هستی و قوام جهان‌ZWNJ؛ بینی الهی کمک شایان توجهی می‌ZWNJ؛ کند. اما اینکه چرا فلسفه در پنج‌ZWNJ؛ و شش قرن پیش از میلاد تا این‌ZWNJ؛ حد در یونان باستان رونق گرفت و آنجا را به بزرگ‌ZWNJ؛ ترین زیستگاه تفکر فلسفی تبدیل کرد، باید گفت، آزادی فکر و گفت‌ZWNJ؛ وگو و علاقه‌ZWNJ؛ بخشی از نخبگان و جوانان فرهیخته به رقابت در این زمینه و همچنین، ظهور نحله‌ZWNJ؛ های شکاک و ضد حقیقت، به این امر کمک شایان توجهی کرد.

قبل از ورود به نکته بعدی، باید این مطلب را در پرانتز عرض کنم که در فلسفه یونان، فلسفه شامل همه علوم حقیقی می‌ZWNJ؛ شد؛ از این‌ZWNJ؛ رو، آن را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌ZWNJ؛ کردند؛ فلسفه نظری شامل طبیعیات، ریاضیات و الهیات، و فلسفه عملی شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست می‌ZWNJ؛ شد. با این‌ZWNJ؛ حال، در ادامه، بخش‌ZWNJ؛ هایی از فلسفه نظری از فلسفه جدا می‌ZWNJ؛ شود و فلسفه بیشتر بر روی بررسی احکام کلی وجود و خداشناسی متمرکز می‌ZWNJ؛ شود. این تفکیک از جهتی، فلسفه را برای رسیدن به کار اصلی خود یعنی تبیین حقایق کلی حاکم بر هستی سبکبار می‌ZWNJ؛ کند ولی به‌ZWNJ؛ تدریج علم را از مبادی عقلی خود جدا می‌ZWNJ؛ کند؛ به‌ZWNJ؛ طوری‌ZWNJ؛ که امروز علم اساساً نسبت خود را با حقایق کلی حاکم بر هستی از دست داده است.

نهضت ترجمه و ورود فلسفه به عالم اسلامی

با شکل‌ZWNJ؛ گیری نهضت ترجمه در عهد عباسی ورود فلسفه در جهان اسلام آغاز شد. این جزء مشهورات است که انگیزه اولیه عباسیان از ترجمه و نشر گسترده آثار فلسفی، مقابله با قدرت فزاینده تعالیم اهل بیت (ع) بود و چه‌ZWNJ؛ بسا تصور می‌ZWNJ؛ کردند که حضور اندیشه‌ZWNJ؛ های فلسفی یونان باستان، به یک رقیب توانا در برابر تعالیم اهل بیت (ع) که همان تعالیم اسلام ناب بود، مبدل خواهد شد اما به اذعان بسیاری از جمله حامد الجابری در کتاب نقد عقل عربی، در عمل، نه‌ZWNJ؛ تنها این اتفاق نیفتاد، با تأیید قسم مهمی از اندیشه و مشرب فلسفی از سوی

شاگردان اهل بیت (ع) و استفاده از آن به ZWNJ؛ نفع تعالیم ناب اسلامی، موقعیت و جذابیت شیعه در برابر بعضی مذاهب سنی و همچنین، مکاتب الحادی را تقویت کرد؛ درواقع، اگر به تاریخ حضور فلسفه در جهان اسلام دقت کنیم، این واقعیت رخ ZWNJ؛ نمایی می ZWNJ؛ کند که فلسفه با تلاش ZWNJ؛ های شماری از دانشمندان بزرگ مسلمان و عمدتاً شیعه، مانند الکندی، فارابی که به ZWNJ؛ دلیل شرح افکار ارسطو، ملقب به معلم ثانی است، و سپس در قرون بعدی، ابن سینا، رنگ و بوی اسلامی یافت و تقریباً از اواخر قرن سوم به خدمت اندیشه اسلامی درآمد.

از گذشته تا به امروز، بعضی با یونانی خواندن فلسفه، استفاده اسلام از فلسفه را به ZWNJ؛ مثابه نوعی وامداری از دیگران، با علامت سؤال روبه ZWNJ؛ رو ساخته ZWNJ؛ اند و یا گفته ZWNJ؛ اند که اسلامی ZWNJ؛ شدن فلسفه بی ZWNJ؛ معنا است، اما به قول استاد شهید مطهری در مقدمه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، این دانشمندان مسلمان بودند که فلسفه نیمه ZWNJ؛ کاره یونان را جلو بردند و با آنکه فلسفه یونان در ابتدای ورود در حوزه اسلامی مجموعاً بیش از دویست مسئله نبود، در فلسفه اسلامی بالغ بر هفتصد مسئله شد و علاوه ZWNJ؛ بر اصول و مبانی و طریق استدلال، حتی در مسائل اولیه به ZWNJ؛ کلی تغییر کرد؛ ZWNJ؛. ضمن آنکه باید توجه داشت، اسلام با بهره ZWNJ؛ گیری از نقاط قوت دیگران هیچ مشکلی ندارد و در طول تاریخ، نه فقط سایر جوامع از جمله جوامع غربی از سرمایه ZWNJ؛ های فکری اسلام وام گرفته ZWNJ؛ اند، بلکه اسلام نیز از نقاط مثبت بقیه جوامع استفاده کرده است. حتی جالب است بدانیم که اهتمام دانشمندان مسلمان به فلسفه و پاسداری از موارث به ZWNJ؛ جای ZWNJ؛ مانده از یونان به حدی بود که در دوران فلسفه اسکولاستیک که با تلاش آگوستین، و شمشیر امپراتوری روم، فلسفه به خدمت کلیسا درآمد و مدارس آزاد فلسفی تعطیل و فلاسفه از بیم جان خود متواری شدند، و طبعاً فلسفه در اروپا رو به خاموشی رفت، این دانشمندان مسلمان بودند که با حفظ فلسفه و مرکزکشی میان فلسفه یونانی و فلسفه اسلامی، بعدها دوباره این میراث را به غربی ZWNJ؛ ها منتقل کردند؛ به بیان دیگر، اگر اهتمام دانشمندان مسلمان نبود، میراث فلسفی یونانی برای خود غربی ZWNJ؛ ها نیز باقی نمی ZWNJ؛ ماند. هرچند همان ZWNJ؛ طور که اشاره شد، دانشمندان مسلمان علاوه ZWNJ؛ بر ترجمه و شرح متون فلسفی، فلسفه را کمّاً و کیفیاً با تحولی عظیم روبه ZWNJ؛ رو کردند و از فلسفه یونانی، یک فلسفه نسبتاً جدید به نام فلسفه اسلامی متولد کردند.

ظهور سه مکتب عمده در فلسفه اسلامی

از بین متفکران مسلمان، افرادی چون فارابی (در قرن ۲ و ۳) و پس از او، ابن سینا (در قرن ۴ و ۵) نقش ممتازی در درک و شرح فلسفه و سپس گزینش و ساماندهی آن، و تبدیل فلسفه به الهیات بالمعنی الاعم بر عهده داشتند. مشرب فارابی و ابن سینا مشایب بود؛ مشایب ZWNJ؛ ها بیشتر ارسطویی بودند و بر روی کاربرد عقل محض در فلسفه تأکید می ZWNJ؛ کردند. البته در این بین، نباید از ابن رشد (در قرن ۵) نیز غافل شد. ابن رشد معتقد بود که کسی ارسطو را مانند او فهم نکرده است و حتی معتقد بود که خیلی از شارحان ارسطو، او را تحریف کرده ZWNJ؛ اند.

بعضی ابن رشد را پایان فلسفه اسلامی توصیف می ZWNJ؛ کنند؛ چراکه بر این باورند که ابن رشد از گرایش فلسفه به سمت کلام و عرفان جلوگیری کرد. مهم این است که بدانیم با آنکه ابن رشد در برابر غزالی از فلسفه اسلامی دفاع کرد و کتاب تهافت التهافت را نوشت، بیش از آنکه در تاریخ فلسفه اسلامی مشهور باشد، در تاریخ فلسفه غرب مشهور است؛ چراکه رویکرد او به ارسطو، مؤید دانش تجربی بود و راه را برای رنسانس و تجدد باز می ZWNJ؛ کرد. در ادامه، سهروردی (در قرن ۵) با بهره ZWNJ؛ گیری از آثار حکمای ایران باستان، و تطبیق آن با افکار افلاطون، رواقیان و نوافلاطونیان، مکتب جدیدی را به نام مکتب اشراق پی ZWNJ؛ ریزی کرد که بیشتر جنبه افلاطونی داشت. بعد از سهروردی، میرداماد (در قرن ۹ و ۱۰) تلاش کرد تا فلسفه را با قرآن جمع کند اما کار اصلی را بعداً صدرالمتألهین شیرازی از شاگردان میرداماد انجام داد؛ درواقع، ملاصدرا با نبوغ و ابتکار خود، نظام فلسفی تازه ZWNJ؛ ای را ارائه کرد که در آن، عناصر هماهنگی از فلسفه ZWNJ؛ های مشایب و اشراقی همراه با آموزه ZWNJ؛ های دینی و در رأس همه، قرآن با هم ترکیب شده بودند که نام آن را حکمت متعالیه گذاشت. بر این اساس، ما در تاریخ فلسفه اسلامی، با سه مکتب فلسفی عمده یعنی مشاء، اشراق و صدرا روبه ZWNJ؛ رو هستیم که هر یک مختصات خاص خود را دارند.

در اینجا، تمایل داریم یک نکته را در پراگماتر عرض کنم و آن به تفاوت فلسفه اشراقی با عرفان نظری برمی ZWNJ؛ گردد. ابتدا عرض می ZWNJ؛ کنم که عرفان نظری و فلسفه، دو عرصه معرفتی متفاوت هستند؛ درواقع، معنا، هدف و روش کسب این معرفت در عرفان با آنچه در فلسفه، به ZWNJ؛ ویژه به ZWNJ؛ عنوان معنا، هدف، و خصوصاً روش کسب معرفت سراغ داریم تفاوت دارد. برای نمونه، روش کسب معرفت در فلسفه تفکر منطقی است اما روش کسب معرفت در عرفان تهذیب نفس و عبور از ظواهر به بواطن از طریق کشف و شهود است.

ضمن اینکه هر کدام از این ZWNJ؛ دو، زبان و ادبیات خاص خود را هم دارند. با این ZWNJ؛ وجود، در عرفان نظری، عارف

درصد توصیف کشف و شهود خود است و در موارد بسیاری، عارف از مفاهیم عقلی نیز برای این توصیف بهره‌گیری می‌کند؛ در این موارد، عرفان نظری به فلسفه نزدیک می‌شود اما این موضوع عمومیت ندارد و همان‌طور که اشاره شد، عرفان زبان خاص خود را دارد؛ و اما درباره نسبت فلسفه اشراق با عرفان نظری هم همین را باید گفت که هرچند فلسفه اشراق از عرفان، از جمله عرفان ابن عربی متأثر است و فراتر از او، به کشف و شهود به‌مثابه یک دلیل در عرض برهان می‌نگرد، بنا دارد ضمن استفاده از این کشف و شهود در جهت تحقق اهداف فلسفه، از زبان عقل برای توصیف این کشف و شهود استفاده کند.

تعریف، موضوع، هدف و مختصات فلسفه

هرچند مکاتب گوناگونی در فلسفه اسلامی شکل گرفته است، به این معنا نیست که نتوان تعریف واحدی را از فلسفه ارائه داد. در یک بیان ساده، فلسفه علمی است که از احوال موجود مطلق بحث می‌کند یا علمی است که از احوال کلی وجود صحبت می‌کند و موضوع آن موجود به ماهو موجود است. برای فلسفه ویژگی‌هایی ذکر شده که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از اینکه اولاً، روش اثبات مسائل آن، برخلاف علوم تجربی و علوم نقلی، روش تعقلی است. حالا توضیح خواهم داد که تعقلی بودن فلسفه حتی در فلسفه صدرایی هم کاملاً رعایت می‌شود؛ ثانیاً، فلسفه، متکفل اثبات مبادی تصدیقی سایر علوم است و در واقع، از این بابت، همه علوم وامدار فلسفه هستند و چه بسا به خاطر همین است که فلسفه را «مادر علوم» نامیده‌اند. البته علوم هم به فلسفه کمک می‌کنند، مانند فراهم‌سازی مقدمات بعضی براهین یا مهیاسازی زمینه‌های جدید برای تحلیل‌های فلسفی؛ ثالثاً، سر و کار فلسفه با حقیقت است و لذا تمرکز آن بر روی بازشناسی امور حقیقی از امور وهمی و اعتباری است و حتی در در فلسفه عملی، کار فلسفه صحبت از «هست‌ها» است و نه مانند فقه، «بایدها و نبایدها»؛ از این‌رو، فلسفه وارد خود اعتباریات نمی‌شود بلکه از بیرون، درباره اعتباریات صحبت می‌کند؛ رابعاً، مفاهیم فلسفی از راه حس و تجربه حسی به دست نمی‌آیند و آنها را جزء معقولات ثانیه فلسفی قرار می‌دهند. معقولات ثانیه فلسفی عبارتند از مفاهیمی که انتزاع آنها نیازمند به کندوکاو ذهنی و مقایسه اشیا با یکدیگر است مانند مفهوم علت و معلول که به اصطلاح، عروضشان ذهنی ولی اتصافشان خارجی است.

براساس تعریفی که از فلسفه ارائه شد، معلوم شد که موضوع فلسفه موجود به ماهو موجود است و از آنجاکه موجود یک مفهوم بدیهی است و برای هیچ عاقلی قابل انکار نیست، برخلاف سایر علوم، فلسفه نیازی به مبدأ تصویری ندارد اما درباره مبادی تصدیقی باید گفت که علوم از دو دسته مبادی تصدیقی بهره‌مندند: مبادی تصدیقی نظری یعنی غیربدیهی که باید در علوم دیگر اثبات شوند و مبادی تصدیقی بدیهی که نیازی به اثبات ندارد و از آنجاکه کلی‌ترین مسائل علوم در خود فلسفه اولی اثبات می‌شود، فلسفه عملاً به مبادی نظری متکی نیست بلکه تکیه آن بر مبادی تصدیقی بدیهی است که قائم به ذات است.

ممکن است سؤال شود که با این تفصیل، هدف فلسفه چیست؟ در پاسخ عرض می‌کنم که از جهت ایجابی، مهم‌ترین هدف فلسفه، ارتقا و عمق بخشی به شناخت انسان نسبت به حقایق هستی و جوهر او و همچنین، مناسبات انسان با حقایق هستی است؛ در عین حال، فلسفه از جهت سلبی، نقش اساسی در رد مکاتب مادی و الحادی و همچنین انحرافات و کج‌اندیشی‌هایی دارد که در بستر جهل و سطحی‌اندیشی شکوفا می‌شود. با این وصف، انسان توأم با فلسفه، همچون غواصی است که در اعماق اقیانوس جان بی‌پایان خود و هستی می‌گردد و با گردیدن یا شدن، به تکامل می‌رسد و انسان محروم از فلسفه، انسانی است محدود و محصور در زندگی مادی و محسوس که حظ و بهره‌ای از غور در اعماق وجود خود و هستی ندارد و از تکامل و جاودانگی در عالم باز می‌ماند.

نسبت دین و فلسفه

تا اینجا بحث، شاید تاحدی روشن شده باشد که نسبت دین و فلسفه چیست؟ در واقع، فلسفه حتی با قرائت مشایی، علاوه بر اثبات و مستحکم‌سازی آموزه‌های دینی، از مبانی دین در برابر بسیاری از هجمات فکری صیانت کرده و از ورود انحرافات و ناخالصی‌ها به درون دین جلوگیری می‌کند. توجه به این نکته مفید است که حتی در رویکرد عقلی محض، دین نیز اثر مهمی در درگیرشدن فلسفه با حقایقی دارد که طرح آن در فلسفه، جز از ناحیه دین متصور نبوده است؛ به بیان دیگر، این دین است که قد فلسفه را بلند می‌کند و آن را با عرصه‌هایی رودررو می‌کند که عقل به‌تنهایی از آن تصویری ندارند. در این صورت، می‌توان گفت فلسفه در پیوند با آموزه‌های دین به‌ویژه آموزه‌های قرآنی، نه تنها

کارکردهای قوی و تری در پاسخ و گویی به سؤالات بنیادی بشر پیدا می‌کند، بلکه توان او برای صیانت از سنگرهای دین نیز دوچندان می‌شود.

براساس آنچه عرض شد، وصف اسلامی برای فلسفه، نه فقط واردکردن حقایق دین در موضوع فلسفه، بلکه استفاده از آموزه‌های دین برای ارتقای توانمندی‌های فلسفه برای پاسخ و گویی به سؤالاتی است که فلسفه به‌تنهایی قادر به پاسخ و گویی به آنها نیست. در اینجا معمولاً سؤالی مطرح است و آن اینکه اصولاً چه قدر پسوند اسلامی را برای فلسفه درست است، آیا بهتر نیست گفته شود که فلسفه مسلمانان؟ در پاسخ عرض می‌کنیم که فلسفه - که موضوع، روش و محتوای آن نه تنها هیچ تعارضی با اسلام ندارد بلکه هدف آن با هدف اسلام در تبیین حقایق حاکم بر هستی همسو است - به یک دستگاه فکری اسلامی تبدیل شده است هرچند قابل انکار نیست که مبدع این دستگاه فکری دانشمندان مسلمان هستند اما این ابداع، یک ابداع ذوقی و سلیقه‌ای نیست و از جهت انطباق با مثنوی اسلام، یک ابداع قاعده‌مند است و به نظر می‌رسد، هر مقوله و یا پدیده‌ای که ارتباط قاعده‌مندی با دین دارد، و بین دین و آن خدمات متقابل برقرار است، می‌تواند به وصف اسلامی متصف شود.

رمز تداوم آزادی و استقلال فلسفه

روشن است که مزیت فلسفه به آزادی و استقلال آن است اما نمی‌توان گفت که گرایش فلسفه به اسلام و کلام و عرفان اسلامی، و حتی تبدیل شدن آن به دستگاه فکری اسلامی، آزادی و استقلال را از فلسفه ستانده است چراکه همان‌طور که گفتیم و خواهیم گفت اولاً، مرز بین کلام و عرفان اسلامی از فلسفه روشن است؛ ثانیاً، فلسفه در انجام رسالت عقلی خود به هیچ وجه منفعل و تسلیم نیست و در هر شرایطی از اثبات عقلی و آزاد آموزه‌های دینی که از نگاه فلسفه، حتی فلسفه صدرایی اثبات‌پذیرند، دست برنمی‌دارد؛ چنانچه اگر در جایی از عهده اثبات آموزه‌های دینی برنیاید، از بیان آن ابایی ندارد.

فلسفه نوصدرایی و تمدن نوین اسلامی

از مباحث مقدماتی که عبور کنیم، ادامه بحث من به سه فصل تقسیم می‌شود: فصل اول، مختصات فلسفه صدرایی و امتیازات آن به دیگر مکاتب فلسفی؛ فصل دوم، درنگی در مفهوم فلسفه نوصدرایی و طرح ملاحظاتی درباره آن؛ و فصل سوم، رابطه فلسفه صدرایی و نوصدرایی با تمدن نوین اسلامی که به ترتیب و البته به‌نحو خیلی مختصر وارد این سه فصل می‌شویم.

فصل اول: مختصات و امتیازات فلسفه صدرایی

عناصر اصلی فلسفه صدرایی یا حکمت متعالیه را برهان، عرفان، قرآن، و احکام اسلامی تشکیل می‌دهد؛ در واقع، وجه تمایز حکمت متعالیه با سایر اقسام فلسفه اسلامی این است که هریک از آنها به یک جهت از جهات برهان، عرفان و قرآن بسنده می‌کنند و اگر هم احیاناً در جهتی دیگر ورود می‌کنند، از آن به عنوان مؤید دلیل خود استفاده می‌کنند نه دلیلی در عرض دلیل خود، اما حکمت متعالیه، کمال خود را در جمع بین هر سه جهت یعنی برهان، عرفان و قرآن پیدا می‌کند؛ هرچند در مقام ارزیابی، اصالت را با قرآن می‌دانند. حتی صدرالمتألهین در جایی تصریح می‌کند که شریعت الهی برتر از آن است که احکام آن با برهان در تعارض باشد و هر چیزی که محال و ممتنع نباشد، کتاب الهی و سنت نبوی همانند برهان عقلی ریاضی می‌تواند آن را ثابت کند. البته در صورتی که از لحاظ سند، قطعی و از جهت دلالت، نص باشد. پس جا دارد دقت شود که صدرالمتألهین به دنبال فرار از تبیین عقل‌زدانه و فیلسوفان مشاء و یا عرفا از تقریر برهانی آن صرف نظر کرده‌اند، مانند معاد جسمانی، به بهترین نحو به تبیین عقلانی رو می‌آورد.

حضرت آیت الله علامه جوادی آملی حفظه الله تعالی تعبیری دارند با این مضمون که حکمت متعالیه مجموعه علوم عقلی و شهودی نیست تا اگر کسی جامع آنها باشد و از هرکدام به مقدار لازم مطلع شود و آگاهی حاصل کند، حکیم متألّه باشد، بلکه حکمت متعالیه به‌منزله حقیقت بسیطه‌ای است که بر اثر بساطت خود، همه کمال‌های علوم عقلی و عرفانی را به‌نحو احسن دارد و حکیم متألّه انسان کاملی است که در پرتو اطلاق وجودی خود، واجد همه کمال‌های عرفا، حکما و متکلمان و محدثان خواهد بود. این مطلب علاوه بر اینکه نوع پیوند را مشخص می‌کند، ضرورت طهارت قلبی و صفای باطن برای فیلسوف صدرایی یا

حکیم متأله را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد؛ در جای خود باید مورد توجه جدی قرار گیرد.

مطلب بعدی که لازم است به آن اشاره کنم، حیات معقول صدرالمتألهین است که در واقع، حکمت متعالیه محصول این حیات معقول است که به سفرهای چهارگانه معروف است. ضمناً سه سفر از این چهار سفر، در دوران انزوا و پرهیز از اشتغالات علمی صورت گرفته و یک سفر از آن نیز مربوط به دوران اشتغال مجدد او به کارهای علمی مانند تدریس، تألیف و امثال اینها است.

سفر اول، سفر از laquo کثرت raquo ؛ به laquo وحدت raquo ؛ یا سفر از laquo خلق raquo ؛ به laquo حق raquo ؛ است که نتیجه آن مشاهده مبدأ آفرینش و رسیدن به آغاز مسیر ولایت است؛ سفر دوم، سفر از laquo وحدت raquo ؛ به laquo وحدت raquo ؛ یا سفر از laquo حق raquo ؛ به laquo سوی zwnj ؛ سفر سوم، سفر از laquo وحدت raquo ؛ به laquo کثرت raquo ؛ و یا سفر از laquo حق raquo ؛ به laquo خلق raquo ؛ است که ثمره آن مشاهده آثار خدای متعال در مظاهر گوناگون جلال و جمال است؛ و سفر چهارم، سفر از laquo کثرت raquo ؛ به laquo خلق raquo ؛ یا سفر از laquo خلق raquo ؛ به laquo سوی zwnj ؛ به همراهی حق است که ثمره آن، رساندن پیام حق به مظاهر حق است که لازمه zwnj ؛ اش zwnj ؛ خارج zwnj ؛ شدن از انزوا و ورود در فعالیت zwnj ؛ های اجتماعی است.

باید توجه داشت، صدرالمتألهین قبل از ورود به این سفرهای چهارگانه، فقط از علوم حصولی بهره zwnj ؛ مند بود که از مفاهیم ذهنی به zwnj ؛ دست می zwnj ؛ آمد و طبعاً همراه با اشتباهات فراوان بود؛ اما در انتهای سفر چهارم، به علوم حصولی zwnj ؛ ای دست پیدا کرده بود که از حقایق عینی و مشهود حکایت می zwnj ؛ کرد و از بسیاری از اشتباهات مصون بود. حتی درباره قرآن نیز روشن است که بهترین مقدمه برای رسیدن به باطن قرآن نیز مشهود حقایق عینی است، و علوم حصولی برای صدرالمتألهین نه فقط مقدمه مناسبی برای دستیابی به تفسیر و درک اسرار قرآن نبود، بلکه مایه جمود بر ظواهر قرآن می zwnj ؛ شد.

مطلب دیگر در اینجا، به نوآوری zwnj ؛ های صدرالمتألهین بر می zwnj ؛ گردد که بحث مستوفایی می zwnj ؛ طلبد اما در همین حد عرض کنم که شرح عقلی عمیق و متقن صدرالمتألهین از مبدأ و معاد، در بین سایر فلاسفه بزرگ کاملاً ممتاز است. برای نمونه، صدرالمتألهین با اینکه در گذشته طرفدار اصالت ماهیت بود، بعد از اسفار چهارگانه خود از طرفداران محکم اصالت وجود شد و آن را به zwnj ؛ خوبی اثبات zwnj ؛ کرد. مسئله علم تفصیلی واجب zwnj ؛ الوجود به اشیای قبل از وجود آنها که صدرالمتألهین آن را اثبات کرد؛ مسئله تکامل جوهری و جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا بودن روح که از زیربنایی zwnj ؛ ترین مسائل معادشناسی است و به خیلی از مسائل مربوط به علم نفس و با مسائل پیچیده بزرگ و قیامت پاسخ می zwnj ؛ دهد، از جمله نوآوری zwnj ؛ هایی است که توسط صدرالمتألهین صورت گرفت. zwnj ؛

فصل دوم: مفهوم فلسفه نوصدرایی و ملاحظاتی درباره آن

واقعیت این است که مفهوم laquo نوصدرایی raquo ؛، خود حکایت از تکیه zwnj ؛ زدن این فلسفه بر بنیادهای فلسفه صدرایی است؛ به بیان دیگر، اگر فلسفه نوصدرایی، تفاوت گوهری با فلسفه صدرایی داشت، بالطبع نباید نوصدرایی نام می zwnj ؛ گرفت. در این zwnj ؛ صورت این سؤال مطرح می zwnj ؛ شود که نوشتن فلسفه صدرایی اگر به مبنا نیست، به چه چیزی است؟ در پاسخ به این سؤال، عده zwnj ؛ ای معتقدند فلسفه نوصدرایی در روش، در تقسیم zwnj ؛ بندی یا محتوای فلسفه صدرایی تغییراتی را به zwnj ؛ وجود آورده است. برای نمونه، بعضی نوآوری zwnj ؛ های مرحوم علامه طباطبایی (ره) که از زبان شاگرد ایشان حضرت آیت الله علامه جوادی آملی در کتاب شمس الوحی تبریزی ذکر شده عبارت است از: بهادادن به معرفت zwnj ؛ شناسی و اثبات اینکه علم از سنخ وجود است نه ماهیت و وجود آن مجرد است نه مادی hellip ؛؛ تقریر مجدد قاعده بسیط الحقیقه؛ برهان صدیقین؛ سلب حد از خدا؛ توجید ربوبی؛ رویکرد متفاوت ایشان به فتعل بالجبر و فاعل بالقصد؛ رویکرد متفاوت او به اراده و علم؛ همچنین بازکردن ابعاد جدیدی از حرکت جوهری و یا ارائه نظریه استخدام وغیره.

از نظر آیت الله جوادی آملی، علامه طباطبایی، پا در جای پای فارابی گذاشته بود و همچون او، که مجمع برهان مشایی و شهود اشراقی بود، شیوه بحث فلسفی ایشان، هم از مزایای حکمت متعالیه و مبنای خاص آن بهره zwnj ؛ مند بود و هم فواید تحلیل منطقی ابن سینا را داشت؛ با این zwnj ؛ وجود، به نظر می zwnj ؛ رسد با تغییراتی که در فلسفه نوصدرایی در سه عرصه روش، تقسیم zwnj ؛ بندی و محتوا مطرح می zwnj ؛ شود، لافل با نمونه zwnj ؛ هایی که ذکر شد، نمی zwnj ؛ توان نوشتن فلسفه صدرایی را در هر سه عرصه به zwnj ؛ راحتی تبیین کرد اما آنچه به zwnj ؛ عنوان

قدر متقین می‌توان ذکر کرد و آن را به‌زنج‌واری؛ توان ذکر کرد و آن را به‌زنج‌واری؛ تنهایی علامتی برای نوشتن فلسفه صدرایی توصیف کرد، ورود موفق فلسفه نوصدرایی به قلمرو مسائلی است که جامعه دینی در عصر حاضر با آن روبه‌زنج‌واری؛ رو بوده است؛ در واقع، توجه مرحوم علامه طباطبایی و شاگردان ایشان به‌زنج‌واری؛ عنوان نمادهای فلسفه نوصدرایی به عرصه‌زنج‌واری؛ های جدید و ارائه پاسخ‌زنج‌واری؛ های قوی به انواع شبهات ماتریالیستی، مارکسیستی، لیبرالیستی و غیره و نزدیک‌زنج‌واری؛ کردن فلسفه به فهم طیف‌زنج‌واری؛ های عمومی‌زنج‌واری؛ تر جامعه و خارج‌زنج‌واری؛ کردن فلسفه از دایره درک خواص، علاوه‌زنج‌واری؛ بر اینکه حاکی از ظرفیت بالای فلسفه صدرایی در مواجهه با مسائل نوظهور فکری است، گویای استفاده عالمانه و هوشمندانه مرحوم علامه طباطبایی در گسترش قلمرو فلسفه صدرایی به این جنس مسائلی است که اصولاً فلسفه صدرایی گرایشی برای ورود به آنها نداشته و با اساساً در عصر صدرالمتألهین مطرح نبوده است که البته در این بین، ارائه نظریه‌زنج‌واری؛ های تازه و گشاینده علامه طباطبایی که به بعضی از آنها از زبان آیت الله علامه جوادی آملی اشاره شد، و همچنین، نظریه اعتباریات علامه که در بیان آیت الله جوادی آملی نبود ولی باید آن را جزء امتیازات اندیشه علامه نسبت‌زنج‌واری؛ به سلف ایشان در نظر گرفت، در کل زمینه‌زنج‌واری؛ ای را فراهم کرده که بتوان از ظهور فلسفه نوصدرایی و ظرفیت‌زنج‌واری؛ های تازه آن با قوت دفاع کرد. البته روشن است که هرچند نماد اصلی فلسفه نوصدرایی مرحوم علامه طباطبایی است اما بررسی نوآوری‌زنج‌واری؛ های فلسفی شاگردان ایشان نیز در جای خود لازم است و می‌تواند ابعاد تازه‌زنج‌واری؛ ای از فلسفه نوصدرایی را روشن کند.

درعین‌زنج‌واری؛ حال، باید توجه داشت که نوآوری در خود فلسفه صدرایی به مفهوم عبور از آن و تأسیس یک فلسفه جدید، نه‌زنج‌واری؛ تنها هیچ معنی ندارد، از اقتضات آزاداندیشی در فلسفه است؛ در واقع، به تعبیر حضرت آیت الله مصباح یزدی (حفظه الله تعالی) هرگونه جزم‌زنج‌واری؛ گرایی و تعصب‌زنج‌واری؛ ورزی درباره دیدگاه‌زنج‌واری؛ های فلاسفه اسلامی از جمله صدرالمتألهین مغایر با روح فلسفه است؛ ازاین‌زنج‌واری؛ رو، ما هیچ وظیفه‌زنج‌واری؛ ای برای توجیه هر آنچه فلاسفه گفته‌زنج‌واری؛ اند برای خود قائل نیستیم. بر این اساس، می‌توان انتظار داشت که در آینده نه‌زنج‌واری؛ تنها فلسفه نوصدرایی به معنای دقیق کلمه از سوی شاگردان علامه طباطبایی شکوفاشده و ظرفیت‌زنج‌واری؛ های خود را در مواجهه با مسائل نوظهور نشان دهد، بلکه فلسفه‌زنج‌واری؛ ای جدید با مبنایی تازه که فاقد نقاط ضعف و پیرایه‌زنج‌واری؛ های فلسفه صدرایی بوده و علاوه‌زنج‌واری؛ بر نقاط قوت فلسفه صدرایی، نقاط قوت و امتیازات جدیدی را به رخ بکشد هم بروز و ظهور پیدا کند.

فصل سوم: فلسفه اسلامی و تمدن نوین اسلامی

طبیعی است که منظور ما از فلسفه اسلامی، کامل‌ترین فلسفه تا به امروز، یعنی فلسفه نوصدرایی است؛ در ادامه و برای روشن‌زنج‌واری؛ شدن رابطه فلسفه اسلامی با تمدن نوین اسلامی، چند نکته را فهرست‌زنج‌واری؛ وار و فشرده عرض می‌کنم.

۱، تمدن نمی‌تواند بدون برداشت عمیق و درست از هستی و انسان، و مناسبات انسان و هستی، به خلق یک نظم اجتماعی تازه رو بیاورد؛ ازاین‌زنج‌واری؛ رو، هر تمدنی، ضعیف یا قوی، مثبت یا منفی، یک پشتوانه فکری و یک فلسفه دارد و تمدن نوین اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به بیان دیگر، تمدن‌زنج‌واری؛ ها، آینه تفکری هستند که در درون آن زیست می‌کنند و یا به آن تکیه زده‌زنج‌واری؛ اند. البته این آینه در مقام عمل، همچون یک منشور، این تفکر را به‌زنج‌واری؛ صورت متکثر نشان می‌دهد، چراکه نه‌زنج‌واری؛ تنها برداشت همه از این فلسفه یکسان نیست، این فلسفه در هر پدیده‌زنج‌واری؛ ای به شکل متفاوت ظهور و بروز دارد.

۲، تمدن نوین اسلامی به‌زنج‌واری؛ دلیل بهره‌زنج‌واری؛ مندی از پسوند اسلامی و متعلق آن که انسان است، باید نسبتش را با حقایق اسلامی چه در عالم شهود و چه در عالم غیب و سیر از مبدأ به معاد و از همه مهم‌تر، جوهر انسان، به‌زنج‌واری؛ روشنی مشخص کند و ساختمان خود را بر روی محک‌اندیشه‌زنج‌واری؛ ای ناشی از این نسبت‌زنج‌واری؛ و سنجی‌زنج‌واری؛ ها بنا کند؛ و فلسفه اسلامی خاصه فلسفه نوصدرایی از ظرفیت لازم برای ایجاد پی‌زنج‌واری؛ ساخت‌زنج‌واری؛ های ساختمان رفیع تمدن نوین اسلامی بهره‌زنج‌واری؛ مند است.

۳، علی‌الاصول، تمدن نوین اسلامی به دنبال تقلید از تمدن‌زنج‌واری؛ های دیگر و قراردادن انسان در همه مسیر و غایت فعلی تمدن‌زنج‌واری؛ های بشری نیست؛ ازاین‌زنج‌واری؛ رو، طبیعی است که دنبال ترسیم حیات معقول اسلامی و همچنین، چگونگی تحقق آن در این عالم باشد که طبعاً این کار بدون تکیه‌زنج‌واری؛ زدن به یک فلسفه قوی نظیر فلسفه نوصدرایی که همسویی آن با وحی تاحدّ زیادی محرز است، ممکن نیست، هرچند سایر علوم همچون فقه نیز در این مسیر دارای نقش مشخصی هستند.

۴، مواجهه تمدن نوین اسلامی با تمدن‌های رقیب و به‌چالش‌کشیدن آنها به‌طور طبیعی با هجمه‌های فکری متقابل و سنگین فکری به تمدن نوین اسلامی همراه خواهد بود و اگر تمدن نوین اسلامی از یک قدرت فکری و فلسفی قوی با قلمرویی باز مانند فلسفه نوصدرایی بهره‌مند نباشد، بر اثر این هجمه‌ها متلاشی خواهد شد.

۵، به جز هجمه‌های فکری بیرونی به تمدن نوین اسلامی، ورود ناخالصی‌ها به تمدن نوین اسلامی و سوق‌دادن این تمدن به آنچه می‌توان از آن به انحرافات و کج‌روی‌ها و یا تجرماًبی‌های لطمه‌زننده تعبیر کرد، مستلزم استوارکردن یک فلسفه قوی و درعین‌حال آزاد و مستقل، در جامعه اسلامی است و بنابر آنچه گذشت، فلسفه نوصدرایی می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند و جالب است که برخی از مخالفت‌ها با گسترش فلسفه اسلامی نیز به‌خاطر همین سختگیری‌های فلسفه و جمع‌کردن بساط بدعت‌ها و تفسیر به رأی‌های کاسب‌کارانه‌ای است که در ساحت دینداری مشاهده می‌شود.

بنابر آنچه عرض کردم، ما برای ورود در مسیر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی به یک فلسفه قوی، زنده، و همسو با وحی نیاز مبرم داریم و این فلسفه لااقل تا به امروز فلسفه نوصدرایی است؛ هر چند نباید این نکته را از نظر دور داشت که شکل‌گیری و تکامل تمدن نوین اسلامی به سهم خود در رشد و شکوفایی فلسفه نوصدرایی و حتی ایجاد زمینه لازم برای خلق یک فلسفه با بنیان‌های قوی‌تر، اثرگذار است؛ بنابراین، خدمت فلسفه و تمدن نوین اسلامی را باید خدمتی متقابل قلمداد کرد.